

♂ Yolāmān	یُل آمان آرامش راه.	♂ Nuryāqdi	نوریاغدی نورباران.
♂ Yolgeldi	یُل گلدی در راه آمد. پسری که به هنگام کوچ زاده می‌شود.	♂ Neder	نِدر نادر.
○ Yurqun	یورگون خوش اقبالی.	♀ Hesel	هسل عسل، ترکمنها به عسل «بال» می‌گویند و این نام را فقط برای نامیدن دختران بکار می‌برند.

نامی بربال بادهای کویری سمنان

سرزمین کوچکی که در امتداد البرز و دشت کویر آرمیده است و نام سمنان به خود گرفته، به رغم گستردگی اندکش، سرگذشتی شنیدنی و تاریخی بس طولانی دارد.

در جغرافیای سیاسی دوران باستان، سمنان جزء ایالت چهاردهم از تقسیمات شانزده گانه اوستایی بوده است. این ایالت (یا در اصطلاح امروز، استان) در سلسله‌های تاریخی، نامی خاص داشته است: در تقسیمات اوستایی آن را ورن یا ورنه (Varena, Varen)، در دوره مادها و هخامنشیان، پرتو یا پارت (Pärt, Persu)، در دوره سلوکیان و اشکانیان، کومیزنه یا کمیسنه یا کومی سن (Komisen, Komisene) و در دوره اشکانیان، پدشخوارگر یا فرشوادجرد (Komizene)، در دوره اشکانیان، پدشخوارگر یا فرشوادجرد (Farešvādjard, Pazešxāqar) و بالاخره در دوره‌های اسلامی، کومش یا قومش (Qomeš, Komeš) نام داده‌اند.

در جغرافیای سیاسی امروز میهن ما، استان سمنان به منطقه‌ای اطلاق می‌شود که شهرستانهای شاهرود و دامغان و سمنان و گرمسار را دربر گرفته است.

استان سمنان، در موقعیت تقسیمات جغرافی، ۱۵۸، ۱۰، کیلومتر مربع وسعت دارد و در دامنه جنوبی سلسله جبال البرز واقع شده است. ارتفاعش از شمال به جنوب کاسته می‌شود و به دشت کویر می‌پیوندد، آنچنانکه اگر گردویی بزرگ را از فلکه شهرک شهیرزاد بغلتانی، می‌توانی در دل کویر به سراغش بروی.

♀ Homāy	همای مرغ سعادت.
♀ Hoālon	هوآلون گفته‌ای که مورد تأیید قرار گیرد. نیز، نام مادر چنگیز.

ی

♂ Yārtāy	یارتای همراه.
♂ Yāzgeldi	یازگلدی در بهار آمد.
♀ Yāzgul	یازگول گلپهار.
♂ Yāšā	یاشا زنده باشی.
♂ Yāšār	یاشار عمر طولانی خواهد داشت.

سمنان از نظر آب و هوایی وضع جالبی دارد. هرچه از غرب به شرق پیش می‌رویم، ارتفاع آن از سطح دریا بیشتر می‌شود. پس عامل ارتفاع با حرارت جو نسبت معکوس دارد؛ هرچه ارتفاع بیشتر می‌شود، حرارت تقلیل می‌یابد. گرمسار گرمترین و شاهرود سردترین نقطه استان سمنان است. کوههای البرز، همچون دیواری بلند، سمنان را از عطوفت دریا محروم ساخته است. سطح نازل بارندگی و فقر ذخایر آبدهی، این شهر را در ردیف نقاط بسیار کم آب قرار داده است.

سمنان از دیرباز از نظر داشتن جمعیت با سواد، در درجه بالایی قرار داشته و دارد. گفته‌اند که چون این منطقه در کنار جاده ابریشم واقع گشته، لذا موقعیت ارتباطی قدیم و جدید و سهولت دسترسی به مراکز علوم دینی فرصت طلایی دانش‌اندوزی را برای مردم آن فراهم ساخته است.

محورهای مختلفی از دامنه‌ها و کوهستانها و دشتهای سمنان، معیشت شبانی و کشاورزی را در خود رشد داده است. این نقاط عرصه تکاپوی کشاورزان، دامداران و عشایر سنگسری، الیکایی، پروری، افتری، اصانلو، پل ابریشم، دوزهیر و عرب سرهنگی است که بیلاق و قشلاق آنها در حوزه وسیعی از منطقه، چشم‌اندازهای زیبایی از تحرکات انسانی و دامی را در گستره اقتصاد شبانی و کشاورزی به نمایش می‌گذارد و فرهنگی غنی را در روابط اجتماعات این مناطق حاکم می‌سازد.

دکتر منوچهر ستوده، استان سمنان را «جزیره لهجه‌ها» نامیده است و این نامگذاری به راستی جالب است؛ چرا که تنها در حوزه‌های روستایی و روستا شهر شده‌های شهر سمنان، چندین لهجه مستقل جریان دارد و در آن میان، سمنانی، سرخه‌ای، لاسجردی، شه میرزادی و سنگسری از گویشهای مشهور آن هستند.

زبان سمنانی یکی از قدیمیترین زبانهای موجود در ایران و از

بقایای تقریباً دست‌نخورده زبان پارسی- پهلوی است. این زبان (که بهتر است گفته شود نیم زبان یا گویش) با ساختمان دستوری و قواعد پیچیده، اما جالب، از دیرباز توجه شرق شناسان را به سوی خود معطوف داشته است. برای آنها بویژه عناصر صعوبت و نفوذناپذیری این زبان، شوق‌انگیز و جذاب بوده و در این راستا، حکایت شیرینی نقل شده که پیچیدگی گویش سمنانی را در بیانی سمبولیک بازگو می‌کند:

«پادشاهی چندتن از علمای زبان‌شناس را برای جمع‌آوری نمونه لهجه‌ها به اطراف و اکناف فرستاد. آنها رفتند و پس از سالها بازگشتند و از لهجه هرسو و هر سرزمین، نمونه‌ای آموختند و چون نزد پادشاه آمدند، آن نمونه‌ها را بازگو کردند. همینکه نوبت به سمنان رسید، یکی از آنها کوزه‌ای را که مشتی ریگ در آن ریخته بود، از زیر عبای خود بیرون آورد و شروع به تکان دادن کرد و چون پادشاه شگفت‌زده از او علت کارش را پرسید، به عرض رساند که: اگر از صدایی که از درون این کوزه می‌شنوی، توانستی چیزی درک کنی، از زبان مردم سمنان هم چیزی دستگیرت خواهد شد.»

از این شوخی ظریف که بگذریم، گویش سمنانی در میان لهجه‌های ایرانی مقام شاخصی دارد زیرا، نه تنها قدمت و دیرینگی آن، بلکه وسعت طیف دستوری آن امتیازی خاص و یگانه به آن بخشیده است. در میان گویشهای ایرانی، سمنانی تنها گویشی است که اسم مذکر و مؤنث دارد و جالبتر آنکه اسم در آن صرف می‌شود. مثلاً فعل «رفت» برای مرد «بشا / Beša» ، برای زن بشیه / Bešiya» است. «زوره‌با / Zūrabā /» یعنی به آن مرد بگو و «زینه‌با / Zīnabā» یعنی به آن زن بگو. «قطار» در گویش سمنانی مذکر است و «ماشین» (اتومبیل) مؤنث. قطار بشا. ماشین بشیه. «سگ» مذکر است و لو اینکه ماده باشد و «گره» مؤنث و لو اینکه نر باشد. در این مختصر به هیچ وجه نمی‌توان زبان سمنانی را معرفی کرد.

درباره نام سمنان و به اصطلاح وجه تسمیه آن حرف و حکایت بسیار است. گاهی گفته‌اند که: در گذشته‌های بسیار دور مردم سمنان، سمنی مذهب بوده‌اند و سمنان محل بتخانه آنها بوده و سمنان از سمن یا شمن که به معنی بت پرست است، ریشه اسمی گرفته است. گاهی گفته‌اند که: سمنان در اصل سکنان است که زیستگاه قوم سکه‌ها بوده و «الف» و «نون» نیز نشانه مکان است؛ پس این شهر منسوب به آنهاست. گاهی گفته‌اند: سمنان در اصل سیم‌لام بود و از نام دو پیامبرزاده به اسامی سیم‌النبی و لام‌النبی، فرزندان نوح پیامبر اخذ شده و بتدریج به سمنان تبدیل یافته است. وجود محلی به نام «پیغمبران» در کوههای شمال شرقی سمنان شاید موجد این حدس باشد. برخی دیگر می‌گویند که بنای سمنان به سام که در اوستا «ساما» و در گرشاسینامه، «شم» آمده منسوب است و «الف» و «نون» پایانی آن نشانه نسبت و مکان است. در تازه‌ترین تحقیق، آقای پرویز پژوم شریعتی معتقد است که نامگذاری سمنان ماهیت جغرافیایی و اقلیمی دارد و نام چندین نقطه از مناطق سمنان ریشه در این رابطه دارد؛ مانند: «بیابانک» در غرب سمنان به معنی سرزمین بیابانی و خشک و بی‌آب؛ «درگزین» یا به تلفظ سمنانی‌ها درگزین (Dargizene) به معنی درّه کوچک یا درّه کوچکی که در آن گز یا گزنه روییده؛ «سنگسر» جایگاه سنگ یا سنگ‌زار؛ «دربند» در شمال سنگسر به معنی راه‌تنگ و صعب‌العبور؛ «شهمیرزاد» یا به قول سمنانی‌ها شومرزی Somerzey به معنی جای سردسیر؛ «گرمسار» یا قشلاق به معنی جای گرم و «سرخه» در غرب سمنان جایی هست که خاک سرخ دارد. از این جهت سمنان را می‌توان شکلی دیگر از واژه‌های «زمین»، «زمی» و «زمن» که به معنی کشتزار و زمین مزروعی و آباد و خاک باشد، دانست.

و جالبتر از همه، نظر عوام‌الناس است که می‌گویند مردم این شهر چون همواره نان سه ماهه خود را یکجا می‌پزند، لذا به این مناسبت

شهرشان به «سه‌مه‌نان» معروف شده و این ترکیب، تبدیل به سمنان شده است.

با اینکه علی‌الظاهر سمنان به علت فقر منابع آب باید از لحاظ کشاورزی هم فقیر باشد، اما کشاورزی در این منطقه به نسبت وسعت خود رواج خاصی داشته است. کشاورز سمنانی با استفاده از قابلیت و تجربه خود، در پرتو تلاش و تحرک، انواع غلات، حبوبات، میوه‌ها و سبزیها را حاصل می‌کند. گندم، جو، ذرت، انگور، انار، زردآلو، انجیر، خربزه و هندوانه از محصولات هستند که در گذشته تولیداتشان حتی از مصرف مردم فراتر می‌رفت و به شهرهای همجوار فرستاده می‌شد.

وقتی کودکی در خانواده سمنانی به دنیا می‌آید، برای نامگذاری او تشریفات زیبایی برپا می‌داشتند؛ خویشاوندان را دعوت می‌کردند؛ هر کس نامی پیشنهاد می‌کرد و اگر وحدت نظر حاصل نمی‌شد، آنگاه نامها را روی قطعات کاغذ می‌نوشتند و به صورت قرعه، یکی را برمی‌گزیدند.

تا چند دهه پیش انتخاب نام به پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها واگذار می‌شد. در غالب موارد نامهای بزرگان دین، بر نوزادان گذارده می‌شد. در چنین حالتی، پدربزرگ در گوش نوزاد اذان می‌گفت و سپس نام برگزیده را بر او اطلاق می‌کرد.

نام، و نقش و حرکات آن در قواعد دستوری گویش سمنانی نیز جالب توجه است و نامهای خاص نیز همانند اسامی عام با توجه به نقشی که در جمله ایفا می‌کنند، در هریک از حالات دستوری به گونه‌ای دیگر ظاهر می‌شوند. این پدیده ریشه در زبانهای کهن ایران یعنی اوستایی، پارسی باستان و پارسی باستان دارد.

♀ Asrā	آسرا		
	۱ - سرشک، اشک. ۲ - قطره.		
♀ Aftow	آفتو		
	آفتاب.		
♂ Alla	آله	♀ Ātešī	آتشی
	عقاب، باز، شاهین.		رنگ قرمز تند که در فرش بکار می‌رود.
♀ Owrišum	اوریشوم	○ Ājir	آجیر
	ابریشم.		زیرک، هوشیار، زیرورنگ.
♂ 'Uša	اوشه	♀ Āstunek	آستونک
	خوشه.		داستان، افسانه، قصه. (در اصل آستونکه).
○ Owers	اووزس	♀ Āqčene bāt	آقچه نبات
	سروکوهی (در اصل: اوورسه).		نوعی زرد آلو.
♂ Eyāz	ایاز	○ Ālekā	آلکا
	نسیم خنک.		قسمتی از چرخ خرمنکوبی. نام امامزاده‌ای.
♀ 'Irūn	ایرون		
	ایران.		
♂ 'Imūn	ایمون	♀ Argevon	آرغوون
	ایمان.		درخت ارغوان.
○ Eyna	آینه	○ Armun	آرمون
	۱ - آینه. ۲ - آدینه، جمعه.		آرزو، آرمان.
		♀ Eriška	اریشکه
			قطره، چگه.
		○ Esbond	اسبونند
			اسپند، اسفند (در اصل: اسپوندی).
♂ Berāzeš	برازش	♂ Esterā	استرا
	برازندگی، آمدن لباس به تن.		ستاره.
♀ Benowša	بنوشه		
	بنفشه.		

آ

ا

	♀ Buhār	بوهار	
		بهار.	
○ Towrona	تورونه	♀ Buhāra	بوهاره
	بادخنک و مرطوب شمالی که از کوههای البرز می‌وزد.		بهاره.
♂ Tifun	تیفون		
	توفان.		
		♂ Peymun	پیمون
			پیمان، عهد.
		♂ Peymunā	پیمونا
			پیمانه.
♂ Jeyun	جیون	♀ Parpari	پَرپَری
	جهان.		شاپرک (در اصل: پرپریه).
		♂ Pulā	پولا
			فولاد.
		♀ Punā	پونا
			پونه.
		♀ Punek	پونک
			پونه (در اصل: پونکه).
♂ Rāji	راجی	♂ Pičāk	پیچاک
	بادی است که از سمت جنوب به طرف سمنان می‌وزد.		صفت آردی که از آن نان خوب و برشته به عمل آید. کنایه از شخص چابک و ورزیده.
○ Rinesk	رینسک	♀ Pilek	پیلک
	روناس (در اصل: رینسکه).		پولک (در اصل: پیلکه).
		♀ Saheri	سَحَری
			سحر، صبحدم.
		○ Tarjemun	ترجمون

ج

چ

ر

س

پ

ت

♀ Serāsum	صوبی	♀ Subi	سراسوم
	صبح		ریحان.
♀ Serāsun			سراسون
			ریحان.
♀ Sekkā	عاریسیکه	♀ 'Ārisika	سگا
			سگه.
♀ Seman	مردمک چشم، عروسک، کفشدوز (حشره).	♀ 'Ārisiya	سمن
			سمنان.
♀ Sowr	عروس.		سور
			سرو (دراصل: سوره).
♀ Fātika	فاتیکه		شیرین
	فاخته، قمری.	♀ Šerin	شیرین.
♀ Ferištā	فریشتا		ششک
	فرشته.	♀ Šašak	ستاره صبح.
♀ Firuzā	فیروزا		شکوفه
	فیروزه.	♀ Šekufā	شکوفه.
			شوپره
		♀ Šowpara	شب پره، پروانه.
♀ Galenā	گلنا		شونوم
	گردنبند.	♀ Šownum	شبنم.
♀ Galinā	گلینا		
	گلوبند.		
♀ Gufkā , Kufkā	گوفکا، کوفکا		صصیر
	غنچه، شکوفه.	♂ Sabir	صبور.

	م		گلاب.
♀ Margužā	مرگوژا	♀ Vaviy	ووی
	گنجشک.		عروس (زن پسر)، (دراصل: وویه).
		♀ Viyer	ویر
			صحرا.
	و		
♀ Vāreš	وارش		ه
	باران.		
♀ Vāngul	وانگول		
	گردباد (دراصل: وانگوله).		
♀ Vāvižun	واویژون		
	بادگیر، جریان هوا.		
♀ Vezma	وزمه		
	وسمه.		
♀ Veštā	وشتا		ی
	جوانه.		
♀ Vaškā	وشکا		
	پسر بچه.		
♀ Vešgik	وشگیک		
	عشق، پیچک.		
♀ Vel	ول		
	گل (دراصل: وله).		
♀ Valg	ولگ		
	برگ. (دراصل: ولگه).		
♀ Valma	ولمه		
	بلم، چمن.		
♀ Velow	ولو		

بهارِ نامها در نارنجستانهای مازندران

سرزمین نارنجهای سبز و جنگلهای انبوه و پرراز، در شمال ایران با مساحتی حدود ۴۵۶، ۴۶ کیلومتر مربع واقع شده است. این استان از شمال به دریای مازندران، از جنوب به استانهای تهران و سمنان، از غرب به گیلان و از شرق به استان خراسان محدود است. شهرستانهای تابعه آن عبارتند از آمل، بابل، بندر ترکمن، بهشهر، تنکابن، رامسر، ساری، سوادکوه، علی‌آباد، قائم‌شهر، کردکوی، گرگان، گنبد، نور و نوشهر.

مازندران از لحاظ پستی و بلندی، دارای دو قسمت جلگه‌ای و کوهستانی است. ارتفاعات مازندران جزء رشته کوه البرز است که از دره سفیدرود در غرب آغاز و به شاه‌کوه در شرق ختم می‌شود. مهمترین ارتفاعات مازندران عبارتند از رشته اصلی البرز، ارتفاعات سوادکوه و فیروزکوه. مازندران دارای آب و هوای معتدل و مرطوب است. مهمترین رودهای آن سردآب رود، چالوس، هراز، بابل، تالار، تجن، نکا، اترک و گرگان می‌باشند.

مازندران پیش از آمدن آریاییان مسکن مردمی بود که آنان را تاپور و سرزمینشان را تاپورستان (طبرستان) می‌نامیدند. ظاهراً از سده هفتم هجری قمری و همزمان با تهاجم مغول، نام طبرستان از استعمال افتاد و مازندران جای آن را گرفت. این نام بارها در افسانه‌های شاهنامه فردوسی یادشده و صحنه بسیاری از دلاوریهای قهرمان سیستانی ما، رستم، بوده است. با این وصف از این سرزمین سبز و

خرم و باستانی، نه در کتیبه‌های داریوش، نه در اعلام جغرافیایی اوستا و نه در دوران اشکانی نامی به میان نیامده است، دلیل آن است که پادشاهان ایران پیش از اسلام، تا دوره ساسانی به علت وضع خاص جغرافیایی این ناحیه و قرار گرفتن آن در پس جبال گردونای البرز و در حاشیه جنگلهای انبوه بر آن تسلط نداشتند.

مازندران بویژه از قرن دوم ه.ق به بعد، حوادث تاریخی مهمی را از سر گذراند. قرن سوم شاهد نهضت «مازیاربن قارن» در مازندران بود. پس از آن مازندران جزء متصرفات طاهریان شد. ولی مردم آن سرزمین برای حفظ استقلال خود در تمام دوره‌های طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان و مغولان شجاعانه با بیگانگان به مبارزه پرداختند و همواره برای خود پادشاهی مستقل داشتند و به هیچیک از سلسله‌های سلاطین ایران، قبل از عصر صفوی تمکین نکردند. مازندرانها فقط در عهد صفویه به واسطه قرباتی که حکام مازندران با صفویان داشتند، تبعیت حکومت مرکزی ایران را پذیرفتند.

زبان مازندرانی بازمانده زبان پارسی میانه است ولی نسبت به زبان فارسی کمتر تحت تأثیر زبانهای بیگانه‌ای چون عربی و ترکی و مغولی قرار گرفته است. تا سده پنجم هجری قمری، شاهان مازندران به خط پهلوی می‌نوشتند و سکه می‌زدند. زبان مازندرانی، لهجه‌های گوناگونی دارد و علاوه بر آن گویشهای گیلکی در غرب و لهجه‌های سیستانی، بلوچی، سمنانی و غیره هم در شرق این ناحیه رایج است. زبان ترکی نیز با لهجه‌های مختلف مانند آذری و بخصوص ترکمنی در آنجا بکار می‌رود. مازندرانها مردمی سخت‌کوش و بردبارند. زنان و مردان دوش به دوش یکدیگر برای پیشبرد امور زندگی تلاش می‌کنند. در دوستی ثابت قدم و در برابر مشکلات شجاع و مقاومند. به حکم سنتها به روشنایی علاقه دارند چنانکه به نور آفتاب سوگند یاد می‌کنند و می‌گویند: «به این آفتاب

خسته قسم)) و یا «به این اجاق گرم قسم)) یا «به این سوی سلیمان قسم)).

در شهرها و روستاهای مازندران مراسم مختلفی برای نامگذاری نوزاد برپا می‌شود که در اینجا به دو نمونه از آن اشاره می‌کنیم: در بعضی نقاط در ششمین شب تولد نوزاد با حضور اقوام جشنی به نام «شب شش» برپا می‌شود و در طی جشن آهنگهای محلی می‌نوازند و می‌خوانند و در ضمن آن، بزرگ خانواده در گوش نوزاد اذان می‌گویند و به تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید می‌پردازند و آنگاه نامگذاری صورت می‌گیرد. انتخاب نام گاهی با توجه به مناسبتهای زمان تولد صورت می‌گیرد مثلاً اگر نوزاد در ماه رمضان متولد شده باشد: «رمضان» خوانده می‌شود و اگر در ماه محرم به دنیا آمده باشد، «حسن» یا «حسین» نام می‌گیرد. نوزاد دختر را اگر در صبحدم به دنیا آمده باشد «صبح گل» می‌نامند و نوزاد پسر را که متولد روز عید قربان باشد «قربان» یا «اسماعیل» نام می‌نهند. گاهی به قصد تأمین سلامت نوزاد، نام مناسبی به او می‌دهند، مانند «بمانی» یا «ماندگار».

این مراسم در سراسر مازندران یکسان صورت نمی‌پذیرد. در بعضی نقاط در ششمین شب تولد نوزاد، در ضمن خوردن چای و شیرینی، تا صبح بر بالین زائو می‌نشینند تا «آل» به مادر و فرزند او آسیب نرساند. علاوه بر این یک نفر نی مخصوص محلی را می‌نوازند. ضمناً گردویی را با دسته چوبی گهواره نوزاد می‌شکنند تا صدا به گوش نوزاد برسد و در آینده از فریادهایی که پدر و مادرش به منظور تربیت او خواهند زد، به هراس نیفتد.

♀ Espen	اسپن اسپند.	
♀ Espe	اسپه سفید.	♀ Āškine
♀ Espedim	اسپه‌دیم سپیدچهره.	♂ Āliyv
♂ Espiār	اسپیار نام درختی است. نیز اسپیدار Espidār.	♂ Āiīš
♀ Asri	اسری اشک. نیز اسلی Asli.	
♂ Eskelem	اسکلیم نوعی خار جنگلی.	♂ Ojār
♂ Aslak	اسلک نوعی ماهی است.	♂ Arbez
♀ Asselmā	اسلما نام یک گیاه.	♂ Arsiyu
♂ Eškārgu	اشکارگو گوزن.	♀ Armun
♂ Aškala	آشکله میچ پا.	♀ Azār
♂ Ašnik	آشنیک سنجاب.	♂ Ezāl
♀ Eftāb	افتاب آفتاب.	♀ Ezbenā
♂ Efrā	افرا از درختان جنگلی ایران. نیز Afrā.	
♂ Eklīā	اکلیا	

آ

آشکینه
علفی جنگلی.
آلیو
جنگلی است در کجور.
آیش
کشتزار، مزرعه برنج.

ا

اُجار
شاخه درخت.
اُربز
نام یک درختچه.
اُرسیو
آسیاب.
اُرمون
به یاد آوردن، افسوس.
اُزار
درخت آزاد، سرو. نیز اُزدار Azdār و اُزدار Ezdār.
اُزال
گاو آهن.
اُزبنا
گشنیز.

	نام پسر در شعری از نیماوشیخ. فروردین ماه.	♀ Elikā	الیکا
	روستایی در نور مازندران.	♀ Elimā	الیمَا
♀ Bāpeti	بلیلی	♀ Enār	انار پازچه کوهی.
♀ Bājikā	باجیکا	♀ Enārteti	انارتتی انار.
♀ Bārānak	بارانک	♀ Enārun	انارون شکوفه انار.
♂ Bāzek	بازک	♀ Anjilak	انجیلک نام چشمه‌ای در کجور.
♀ Bedār	بدار	♀ Angirom	انگیروم بوته‌ای زیبا که دختران از تخم آن گردن آویز می‌سازند.
♀ Beref	برف	♂ Ujā	اوجا درخت از تیره نارون‌ها.
♀ Befre	بفره	♀ Uji	اوجی نوعی سبزی معطر صحرایی.
♀ Belār	بلار	♀ Učelik	اوجلیک پرنده‌ای مهاجر از گنجشک بزرگتر با دم‌های رنگارنگ.
♂ Belik	بلیک	♀ Uršem, Uišem	اورشیم، اویشم آموخته شده.
♀ Bemeyne	بمینه	♂ Onemāh	اونه ماه ابریشم. کنده درخت.
♂ Bendār	بندار		

ب

♂ Jerud	جرود	♂ Tameš	تَمَش تمشک.
♀ Jalimun	جلیمون محلّی در نور و کجور.	♂ Tuskā, Tiskā, Teskā	توسکا، تیسکا، تسکا نوعی درخت.
♀ Jamender	جمندر زود (صبح جمندر: صبح زود).	♀ Tulikā	تولیکا گلایی.
♂ Jijāq	جیجاق دار کوب زرد رنگ.	♀ Te-Āftāb	ته آفتاب آفتاب مال تو است.
♀ Jikā	جیکا گنجشک.	♀ Titāpeli	تی تاپلی مرغی با پرهای الوان.
♂ Jingā	جینگا خرمن.	♀ Tirār	تیرار درخت توت.
		♂ Tirang	تیرنگ تذرو، قرقاول.
♂ Čelle	چَل شاخه.	♀ Tisā	تیسا خالص، بی همراه.
♀ Čelčelā	چلچلا چلچله، پرستو.	♀ Tisā-gol	تیساکل
♂ Čelkā	چلکا چوبهای خرد شده.	♀ Tisā-nāz	تیساناز
♀ Čelišim	چلیشیم شمع فلک (مراد آفتاب است).	♀ Tikā, Tukā	تیکا، توکا پرنده جنگلی سیاه.
♂ Čemāz	چماز سرخس صحرائی.	♀ Til	تیل گل.
♂ Čemer	چمر غَرَش، بانگ بلند.	♂ Tinār	تینار یگه و تنها، بی همراه. نیز، تِنار Tenār.

ج

♀ Pizā	پیزا نوعی ماهی ریز و کوچک.	♂ Bene	بنه زمین.
♀ Pilekā	پیلکا گل پیاله.	♀ Burtikān	بورتیکان تمشک.
		♀ Behārepe	بهارپه دربی بهار.
♀ Teti	تتی شکوفه.	♀ Behārun	بهارون در بهار.
♀ Tetitāk	تتی تاک گل زرد وحشی به صورت غنچه.	♂ Biveli	بیولی نوعی درخت جنگلی.
♀ Tetikāg	تتی کاگ گل زرد صحرائی.		
♀ Tetinār	تتی نار شکوفه انار.	♀ Pāpuli	پاپولی پروانه. نیز، پاپلی Pāpeli.
♂ Terāj	تراج دراج، نوعی پرنده.	♀ Peteneg, Pitunak	پته ننگ، پیتونک پونه.
♂ Telājen	تلاجن نوعی درخت جنگلی.	♀ Parčim	پرچیم چپر.
♀ Talāji	تلاجی نوعی ماهی کوچک.	♀ Parelā	پَرلا پرنده‌ای دریایی است.
♀ Telekā	تلکا گلایی.	♀ Palem	پَلِم گیاهی که درمان گزیدگی است.
♂ Telkute	تلکوته خروس کوچک.	♀ Pambak	پَمبک کبوتر سفید.
♂ Talem	تَلِم نوعی درخت.	♂ Piru	پیرو نام درختی است.

♀ Dārčele	دارچله شاخهٔ درخت.	♂ Čangol	چنگل چفندر.
♂ Dārvāš	دارواش نام یک گیاه.	♀ Čengeli	چنگلی چنگ.
○ Dāmon	دامون دامنهٔ جنگل.	♂ Čuk	چوک تنهایی.
♀ Dešo	دشو شیره، شهد.	♂ Čikevāš	چیکِ واش یک نوع علف.
♀ Dunā	دونا روستایی در نور مازندران.	♀ Čine	چین دختر جوان.
♀ Downe	دونه برنج.	♀ Čindekā	چین دِکا جوجه. نیز، چینکا Činekā.
♂ Diyāfe	دیافه دامنهٔ گستردهٔ کوه.		ح
♀ Dim	دیم صورت.	♀ Henā	حنا گیاه حنا.
			خ
♀ Rāzak	رازک نام یک گیاه. نیز، رازک Rāzek.	♀ Xojir	خنجیر خوب، خوشگل.
♂ Rovār	روار شالیزار.		د
♀ Rujā	روجا ستارهٔ صبح.	♀ Dārben	داربن پای درخت.
♀ Rujin	روحین پنجره.	♂ Dārtelā	دارتلا (دارطلا) خروس جنگلی طلایی رنگ.

♂ Rumāk	روماک راست و منظم.	♂ Rumāk	روماک درگوش بابلی، بیشتر.
♀ Seti	ستی نوعی میوه نظیر آلو.	♀ Seti	ستی نوعی میوه نظیر آلو.
♂ Sedār	سدار درخت سیب.	♂ Sedār	سدار درخت سیب.
♀ Sersem	سرسم نوعی سبزی خوراکی خودرو که در کنار نهرها می‌روید.	♀ Sersem	سرسم نوعی سبزی خوراکی خودرو که در کنار نهرها می‌روید.
			ز
♀ Zanjilek	زنجیلک نام پرنده‌ای به نام چرخ ریسک.	♀ Zanjilek	زنجیلک نام پرنده‌ای به نام چرخ ریسک.
♀ Sermāq	سرهاق توت‌فرنگی خودرو.	♀ Sermāq	سرهاق توت‌فرنگی خودرو.
♀ Sernā	سرنّا سرنّا.	♀ Sernā	سرنّا سرنّا.
♀ Seselik	سسلیک جرقه.	♀ Seselik	سسلیک جرقه.
♀ Selek	سلیک آشپان می‌گیرد.	♀ Selek	سلیک آشپان می‌گیرد.
♀ Salme	سلمه نوعی سبزی صحرایی.	♀ Salme	سلمه نوعی سبزی صحرایی.
♂ Sureš	سورش نام درختی است.	♂ Sureš	سورش نام درختی است.
♂ Siāšan	سیاشن از درختان جنگلی.	♂ Siāšan	سیاشن از درختان جنگلی.
♂ Somā	سوما سایه روشن جنگل.	♂ Somā	سوما سایه روشن جنگل.
♀ Seteti	سه تتی شکوفهٔ سیب.	♀ Seteti	سه تتی شکوفهٔ سیب.
○ Sikā	سیکا سبزه قوا.	○ Sikā	سیکا سبزه قوا.

	اردک.		گیاهی دارویی و خودرو.
♂ Šong	سیلتکا	♂ Silotkā	سنگ
	نوعی ماهی.		فریاد کشیدن.
○ Ševār	سیلم	♀ Silem	شوار
	کبک درّی.		کسی مانند خودش.
♀ Ševāš	سیلم	♀ Silom	شواش
	قمری.		فریاد.
♂ Šupe	سیوچش	♀ Siočeš	شوپه
	سیاه چشم.		هنگام شب و تاریکی.
♀ Šukā	سیودیم	♀ Siodim	شوکا
	سبزه رخ.		آهر.
♀ Še-jān	ش		شه جان
			(شه = شبنم).
	شار	♂ Šār	
	شمشاد جنگلی.		
♀ Sebāhi	شاهک	♂ Šāhek	صباحی
	گیاهی جنگلی.		صبح، سحر.
♀ Sevi	شراگیم	♂ Šarāgim	صوی
	از اسپهبدان طبرستان. (شهر آگیم).		صبح.
	شرنه	♂ Šerne	
	شیشه اسب.		
♂ Tālebā	ششک	♀ Šešek	طالبا
	ستاره پروین.		اشعار و آهنگهای غمگین.
♀ Telā-gis	شلاب	♂ Šelāb	طلاگیس
	بارشی از برف و باران.		گیسو طلائی.
	شلم	♂ Šalem	

♀ Korgovič	کرگویچ	ع	
	گیاهی با برگهای ماهوتی سبزرنگ که گلهایی زرد دارد.	♀ 'Asri	عسری
			اشک.
♀ Kaki	ککی	غ	
	نیلوفر سفید خودرو.		
♂ Kolām	کلام	♂ Qazel	غزل
	برگ درخت.		
♀ Kolme koper	کلمه کپر	♀ Qamze	غمزه
	بوته.		اسب سفید.
♂ Kele	کله		سربند.
	آتشدان، اجاق.		
♀ Kendāk	کنداک	ف	
	نوعی شیرینی محلی.	♂ Fukā	فوکا
♂ Kondes	کندیس		نوعی بید.
	از گیل.	♂ Fikā	فیکا
♂ Kandalos	کندلوس		درخت بید.
	محلی در کجور.	♀ Formoni	فرمونی
♂ Kopā	کوپا		خترمندی، درخت خرماوی کوچک.
	خرمن.		
♀ Koter	کوتر	ک	
	کیوتز.		
♀ Kučine	کوچینه	♂ Kāper	کاپر
	دختر جوان.		یاور، کمک.
♀ Kolek	کولک	♀ Kāle	کاله
	گلپر.		چمن سبز، علفزار.
♂ Kahlū	کهلو	♂ Kerku	کرکو
	درخت نخل.		پرندۀ سفید دریایی.

♂ Novarz	نوورز	گنجشک. نیز، میجکا Mijkā.
	مرداد.	میرِکا، میرِکا، مرِکا
♂ Nimā	نیما	♀ Mirekā, Mirkā, Merkā
	کوهی در حوالی نور، نام یکی از اسپهبدان طبرستان. نیز، تخلص علی اسفندیاری شاعر معاصر و پایه گذار شعر نو در ایران.	میره چشم زخم
		♀ Mire
		میره
		دختر.
		♀ Milā
		میلا
		لک لک.
♀ Vātuš	واتوش	
	انجیر وحشی.	
♂ Vāreš	وارش	♀ Nār-teti
	باران، بارش.	نارتتی
♀ Vāri	واری	شکوفه انار.
	مثل و مانند.	♀ Nesār
		نِسار
		به سمت قبله.
♂ Vāzenā	وازنا	♂ Nesum
	کوهی در یونس که هرگاه ابر آنرا فراگیرد، هوا بارندگی خواهد بود.	نِسوم
		سایه سار. سایه روشن میان درختان.
♀ Vares	ورس	♂ Neštāk
	نام یک درخت.	نشتاک
		آب اضافی شالیزارها.
♂ Verzā	ورزا	♀ Nešum
	گاو نر.	نِشوم
		بیشه زار.
♀ Vešem	وشم	نِماسر، نِماشون، نِماشوم
	بلدرچین.	♀ Nemāsar, Nemāšun, Nemāšum
		غروب آفتاب.
♂ Valik	ولیک	♀ Neni
	زالزالک جنگلی سیاه.	ننی
		مردمک چشم.
♀ Venāli	ونالی	♀ Noče
	خزه آبی.	نوجِه
♂ Vanowše	وتوشه	جوانه.

♀ Kijā	کیجا	
	دختر.	
♂ Keykam	کیکم	♀ Mātikey
	نوعی افرا.	ماتیکه
		ماهپاره.
♀ Kile	کیله	♀ Mādim
	جویبار.	مادیم
		ماه چهره.
♀ Kilezar	کیله زر	♀ Mārin
♀ Kilenur	کیله نور	مارین
		ریشه.
♂ Māneli	مانلی	
	نام پسر در شعری از نیمایوشیج. بمان برایم.	♀ Gati
♀ Mejik	میجک، میجی	گتی
	مژگان.	بزرگ، بالاتر.
♀ Mejikā	میجکا	♀ Gošbāl
	گنجشک.	گشبال
		گوشواره.
♀ Mečik	میچیک	♀ Gelām
	کوچک، ریزه.	گلام
		برگ گیاه.
♀ Mešgebid	مشگبید	♀ Gole
	نام درختی است. نیز، بیدمشگ Bidemešg.	گله
		بوته، درختچه.
♂ Melāš	ملاش	
	گیاهی جنگلی و دارویی.	♀ Letkā
♀ Mahā	مها	لتکا
	ابر.	باغچه کوچک.
♀ Mahtow	مहतو	♂ Ledkā
	مہتاب.	لدکا
		قایق.
♂ Lungā	لونگا	
	نام درختی جنگلی.	♀ Mičkā
		میچکا

س

بنفشه، نیز بنوشه Banuše.

♀	Veveli	یمیشان	○ Yamišān	وولی درختی جنگلی.
♀	Virgāh	درختچه و میوه‌ای جنگلی.		ویرگاه غروب.
♂	Višār			ویشار بیدار، هشیار.
♂	Više			ویشه بیشه، جنگل.

ه

♂	Hedār			هدار همراه، برابر.
♂	Helār			هلار درخت جنگلی.
♀	Hali			هلی آلوجه، گوجه وحشی.
♀	Haliteti			هلی تتی شکوفه گوجه‌سبز.
♂	Hemen			همین صحرا، هامون.
♂	hemend			همند پهنه باز بعد از آبادای یا صحرا.
♂	Hukā			هوکا درختی جنگلی.

دریای نام از سرزمین گیل و دیلم

گیلان که دارای شالیزارهای سرسبز و دامنه کوههای آن پوشیده از گل‌های چای و آلاله است، با مساحتی در حدود ۷۰۹، ۱۴ کیلومتر مربع در شمال غربی سرزمین ما مانند زمردی بر نقشه ایران می‌درخشد. این سرزمین از شمال به دریای خزر، از شمال غربی به اتحاد جماهیر شوروی سابق، از شرق به مازندران و از جنوب به استانهای مرکزی و زنجان محدود است. این استان از گذشته‌های دور در تماس مستقیم با روسیه و در نتیجه اروپا بوده است، به طوری که یکی از دو شاهراه بزرگی که دنیای غرب را به آسیا، بویژه ایران مربوط می‌ساخته، از خاک روسیه به بندر انزلی منتهی می‌شده است. در گیلان دو عامل طبیعی دریا و کوه، ویژگی خاصی به این منطقه بخشیده و اقتصادی خودبسنده را بوجود آورده است. کوهستانها با قله‌هایی از سلسله جبال البرز به صورت سدی این سرزمین را از فلات داخلی جدا کرده و در دامنه‌های شمالی خود، جنگلهای سرسبز و زیبایی بوجود آورده‌اند. این استان هوایی معتدل دارد و از پرباران‌ترین مناطق کشور به‌شمار می‌رود. مهمترین رودهای گیلان، گذشته از سفیدرود که در حقیقت شریان حیاتی کشاورزی و اقتصاد گیلان است، عبارت است از صیقلان رودبار در شمال و عباسی‌رود در جنوب.

از سرزمین گیلان، در اساطیر ایران بیش از هر جا نام برده می‌شود و احتمالاً سرزمین ورنه (Varena) که در اوستا به احترام از آن یاد شده

است، همان گیلان و دیلم ادوار بعدی است.

این سرزمین به علت آنکه محل اسکان طوایف گیل بود به گیلان معروف شده است. گیل‌ها و اماردها که در زمانهای گذشته «کادوسی» نامیده می‌شدند، سده‌ها پیش از میلاد مسیح، استقلال داشتند و تسلط سلاطین همجوار را بر خود نپذیرفتند. کورش بزرگ برای فتح بابل از گیل‌ها کمک خواست و اینان به یاری وی شتافتند. خودمختاری کادوسی‌ها (گیل‌ها) نه تنها در عهد هخامنشیان، بلکه در زمان ساسانیان نیز ادامه داشت. در دوره هجوم عربها، مردم گیلان آداب و سنن باستانی خود را با دفاع سرسختانه حفظ کردند و تا سال ۲۵۰ ه.ق همچنان با لشکریان عرب جنگیدند و نگذاشتند که پای آنان به سرزمینشان برسد. غزنویان هم نتوانستند نفوذشان را به گیلان توسعه دهند. فقط سلطان محمود غزنوی آبادیهای پیرامون دیلمان را به تصرف درآورد. حتی چنگیز هم بر گیلان دست نیافت. بعدها «الجبایتو» آنجا را تصرف کرد، و در زمان حکومت صفویته و افشاریه، گیلان نیز همانند بسیاری از مناطق دیگر ایران تابع حکومت مرکزی شد.

زبان گیلکی از گویشهای ایرانی است که در گیلان و دیلمستان رایج بوده و امروز نیز مردم گیلان آن را در گفتار به عنوان زبان مادری خود بکار می‌برند. زبان گیلکی دارای چند شعبه است، مانند گویش دیلمی و گویش تالشی که در جلگه لنگران و جمهوری آذربایجان متداول است. این زبان از دیرباز تا حدود سده دهم هجری قمری در سرزمین آذربایجان نیز رایج بوده و پس از آن جای خود را به گویشهای آذری داده است.

حرفه اساسی مردم بومی گیلان، برنجکاری، چای کاری، ماهیگیری و حصیربافی است. زنان این دیار نقش مهمی در اقتصاد خانواده برعهده دارند. آداب و رسوم مردم گیلان، رنگ و هوای طبیعت زیبایشان را دارد و آوازه‌ها و رقصهای گروهی و ترانه‌های

ساحلی، همانند شالیزارها و چای کاریها، آمیخته با نشاط و صفاست. در مورد زایمان و نامگذاری نوزاد، سنت قدیمی مردم گیلان این بود که تا شش روز زائو را تنها نمی‌گذاشتند. زیر سر نوزاد کارد نهاده و به در اتاق زائو شاخه انار آویزان می‌کردند تا به این ترتیب زائو و نوزادش را از بلایا در امان دارند. گیلانی‌ها ششمین شب تولد نوزاد را به نام «شب پاسی» جشن می‌گیرند و خویشان و دوستان را دعوت می‌کنند. پس از صرف شام برای سرگرمی و بیدارماندن به فندق بازی، قاپ بازی، شاه و وزیر بازی یا ترنابازی مشغول می‌شوند. در همین شب نامگذاری نوزاد صورت می‌گیرد. خانواده‌های متشرع معمولاً نامهای مذهبی را بر فرزند خویش می‌نهند. ولی اغلب کوه‌نشینان نامهای آریایی را برای نوزادان خود انتخاب می‌کنند. مانند گردی (Gordey) و دیلی (Diley) و بایجان (Bayjān)، تحریف نام بیژن) و فرنابوس (Farnābus، تحریف فرناباز آریایی). همچنین دختران را بست‌بانی (Bastybāny یا وست‌بانو) و بنی شابنی (Banišābany، شاه‌بانو) و دیلر (Delar) و خورشیدی (Xoršidey) می‌نامند. خانواده‌ها بیشتر مایلند که فرزندانشان پسر باشد و این از معتقدات کهن که پسر ارشد عامل روشن نگهداشتن اجاق خانواده به‌شمار می‌رفت، سرچشمه گرفته است. امروز نیز وقتی می‌خواهند برای کسی دعا کنند می‌گویند: «خدا اجاقت را روشن نگهدارد.» یعنی خداوند فرزند پسری به شما عنایت فرماید تا فروزاننده اجاق خانواده‌ات باشد.

♀ Arba, Arbā	گَرَن‌تر. آریه، آربا درخت خرماوی گیلانی.	آ	
♀ Arsu, Osure	ارسو، اسوره اشک.	♂ Ārbes	آریس درختی جنگلی.
♀ Azmalak	ازملک گیاهی است.	♂ Āryemāh	آریه ماه نام برجی معادل شهریور.
♀ Espigol	اسپی گل گل سفید.	♀ Āzā	آزا هرگز.
♂ Eskālim	اسکالیم پوست سبز گردو.	♂ Āfand	آفند تسمت آهنین گاوآهن.
♂ Asvār	اسوار از ملوک گیلان، پهلوان، پیش کسوت قبیله، پسر شیرویه و پدر مرد اویج.	♀ Ākule	آکوله نوعی برنج.
♂ Ešbār, Ešbar	اشبار، اشبر درخت جنگلی.	♀ Āmuj	آموج آموخته، تعلیم داده.
♀ Aštāli	آشتالی هلو.	♂ Āhin	آهین نام پرنده‌ای است.
♀ Allātiti	آلاتی تی نامی استعاری برای ماه در شعرهای کودکان.	♂ Āhil	آهیل نام پرنده‌ای است.
♀ Alāle	آلاله آلاله، لاله، لاله صحرایی.	♂ Āeel	آئیل نام پرنده‌ای است.
♀ Anārtiti	انار تی تی شکوفه انار.	♀ A buršum	ابورشوم ابریشم.
♂ Uxān	اوخان پژواک.	♂ Arbas, Ārbas	آربس، آریس

♀ Bine	شالوده بنا. بینه از خانواده نعناع.	♀ Ayāz	آیاز شبنم، هوایی سرد و مه آلود صبحگاهی.
♂ Pāpoy	پاپوی پرنده‌ای است. کاکوی (Kākoy).	♀ Bārāntiti	باران تی تی از گیاهان صحرایی.
♀ Pāmčāl	پامچال گل زیبایی که بیشتر در شمال ایران می‌روید.	♀ Bāhe	باهه ابر.
♀ Parelā	پَرا پرنده‌ای دریایی.	♂ Bejār	بجار شالیزار.
♂ Palat, Pelet	پَلت، پلت افرای جنگلی.	♀ Barfānak	برفانک پرنده کوچک صحرایی.
♂ Palāš	پَلاش درخت افرا.	♀ Barfbānu, Barfebānu	برف بانو، برفه بانو پرنده کوچک صحرایی.
♀ Pudene, Putene	پودنه، پوتنه پونه، در اشکور گیلان پوتینک . Putinek.	♀ Barfin	برفین پرنده کوچک صحرایی.
♀ Tareme	تَرِمه مه نمناک.	♀ Basmāre, Vasmāre	بسماره، وس ماره آخرین دختر.
♀ Talā	تلا خروس.	♂ Bašm	بشم بوران.
♂ Talākote	تلاکوته جوجه خروس.	♀ Bemāni	بمانی زنده باشی.
		♀ Banafšebane	بنفشه‌بنه بنفشه بانو.
		♂ Banvāre	بنواره

♀ Talāye	تلايه		
	هنگام بانگ خروس.		
♀ Turang	تورنگ	♂ Jowkol	جوکل
	قراول.		جوانه‌ای که از شلتوک بیرون آمده.
♀ Tuske	توسکه		
	قسمتی از یک خوشه انگور.		
♀ Tuse, Tuskā	توسه، توسکا	♂ Čāvāš	چاواش
	درخت توسکا.		از گیاهان وحشی.
♀ Tošni	توشنی	♀ Čaḡāne	چغانه
	جوجه مرغ.		صدایی که از کف زدن برآید.
♀ Tukā	توکا		چلخوم، چلکوم
	نام پرنده‌ای است که مرگش به ققنوس شباهت دارد. (پرنده گندمزارها و شالیزارها).	♂ Čalxum, Čalkum	مه غلیظی که صبح می‌آید و پس از برآمدن آفتاب می‌رود.
♂ Tuni	توننی	♀ Čampā	چمپا
	دوک.		نوعی برنج.
♀ Titi, Tite	تی تی، تی ته	♂ Čangar	چنگر
	شکوفه.		پرنده کوچک دریایی.
♀ Titigol	تی تی گل	♀ Čuli	چولی
♀ Titinār	تی تی نار		پرنده‌ای صحرایی بزرگتر از گنجشک.
	شکوفه انار.	♂ Čume-dar	چومه در
♀ Tišim	تی شین		در چشم منی. نام سردار گیلکی.
	مال تو.	♀ Čume-su	چومه سو
♀ Tigul	تی گول		روشنایی چشم.
	گل تو.	♂ Čehri	چهری
♀ Tinuš	تی نوش		زمین بابر.
	نوش تو.	♀ Čičilās	چی چیلاس

			سبجاقک.
			موتس سلسله کوچک آل دابویه در گیلان.
♂ Dārespand	دار اسپند	♀ Čičini, Čišnak	چی چینی، چیشک
	سقف.		گنجشک.
♂ Dārku	دار کو	♀ Čiri	چیری
	دار کوب.		پرنده وحشی.
♂ Dāretelo	داره تلو	♀ Čikā	چیکا
	نوعی قراول.		نوعی پرنده.
♂ Dārekolā	داره کلا	♂ Činpil	چین پیل
	دار کوب.		خارهای ریزی که بر کاکل خوشه برنج است.
♂ Dāmon, Dāmān	دامون، دامان		
	جنگل.		
♂ Dāmun	دامون	♀ Xālvāš	خالواش
	پناهگاه کوچک جنگلی.		نوعی سبزی معطر.
♀ Darčik	درچیک	♀ Xutkā	خوتکا
	دریچه.		پرنده‌ای از نوع مرغابی.
♂ Dargam	درگم	♀ Xojir	خوجیر
	فلفل هندی.		خوب برگزیده.
♀ Daštevā	داشته وا	♀ Xurte	خورته
	بادی که از شمال غربی می‌وزد.		آفتابی.
♀ Dušān	دوشان	♀ Xorisu	خوری سو
	کوزه بزرگ سفالی.		آفتاب.
♀ Dovin	دوین	♀ Xusa	خوسه
	گل هندوانه، قسمت بی‌تخم هندوانه، آتش سرخ شده.		پرنده سینه سرخ.
♀ Dil bar	دیلبر		
	دلبر.	♂ Dābuye	دابویه

♀ Siti, Site	سیستی، سیته	♂ Soxu	سُخو	باد موافق است، باد موافق می‌وزد.
♀ Sikā	سیکا	♂ sarat	سَرَت	نوعی مرغابی.
♀ Silotkā	سیلتکا	♀ Sarsum	سَرَسوم	نوعی پرند.
				نوعی سبزی خوشبو از خانواده پونه.
	ش	♂ Serik	سَرِیک	گونه‌ای سیر وحشی.
♀ Šāii	شائی	♀ Subiye	سوییه	روشنایی آور.
♀ Šābār	شابار	♀ Sudim	سودیم	روشنایی چهره.
♀ Šābāš	شاباش	♂ Siyā	سیا	سیا کوه.
		♂ Siyāpe	سیاپه	نوعی پرند.
♀ Šālezār	شالیزار	♀ Siyā-čum	سیاچوم	سیه چشم.
♀ Šālimār	شالی‌مار	♂ Siyā-sarat	سیاسرَت	نوعی پرند.
♀ Šālināz	شالی‌ناز	♀ Siāsiti	سیاسیتی	نوعی سار.
♂ Šabār	شبار			سیالک
♀ Šabxos	شب‌خوس	♂ Siālak	سیالک	گیاهی وحشی.
♀ Šorom, Šuram	شروم، شورَم	♂ Siāvā	سیاوا	بادی که با خودش برف می‌آورد.

♀ Zardān	زَرْدان	♀ Dimgol	دیمگول	گل چهره.
♀ Zardgul	زَرْدگول	♀ Dimesu	دیمه سو	روشنایی چهره.
♀ Zardmalije	زَرْد مَلِیجه			
				نوعی پرند زردرنگ از خانواده گنجشک. نیز، نام یک آهنگ معروف گیلانی.
♀ Zarkā	زَرکا	♀ Rāpā, Rāfā	رَپا، رَفا	چشم به راه، منتظر.
♀ Zolfše	زَلَف شه	♀ Rāt	رات	موهای صاف.
♂ Zangālu	زَنگالو	♀ Rāzak	رازک	گیاهی است وحشی.
		♂ Rāš	راش	درخت جنگلی.
♀ Zize	زیزه	♀ Rāfābes	رافابیس	چشم به راهم باش.
		♂ Rikā	ریکا	پسر، محبوب.
♂ Žeger	ژِگیر			
				شاخه‌های نازک درخت توت.
	س	♀ Zappe	زپه	جوانه لطیف هر گیاه.
♂ Sāzvāš	سازواش	♂ Zarbin	زربین	نوعی کاج.
♀ Sālimi	سالمیمی	♀ Zaraj	زَرَج	کبک.
♀ Sāndāre	سان داره			

مه صبحگاهی.

جوجه تینی.

شَرَه

♂ Šarah

آسمانی با لکه‌های ابر.

شوپا

♂ Šopā

شب پاه، نگهبان برنجزار در شب.

شوکا

♀ Šukā

آهوی سیاه شاخ مخملی آسیابی که فقط در ایران زیست می‌کند. کمترین ارتفاع پرش آن ۳/۱۰ سانتیمتر می‌باشد.

شول

♂ Šul

فریاد کوه‌نشینان.

شیشار

♂ Šišār

شمشاد.

ص

صبح روجا

♀ Sobhrujā

صبح روشن.

صبحائین

♀ Sobāeen

صبح.

ع

عزیزنگار

♀ Aziznegār

داستانی منظوم و عاشقانه در گیلان و دیلمان.

ف

فیوره

♀ Fiore

خانه چوبی کوچک روستایی.

ک

مه صبحگاهی.

جوجه تینی.

شَرَه

♂ Šarah

آسمانی با لکه‌های ابر.

شوپا

♂ Šopā

شب پاه، نگهبان برنجزار در شب.

شوکا

♀ Šukā

آهوی سیاه شاخ مخملی آسیابی که فقط در ایران زیست می‌کند. کمترین ارتفاع پرش آن ۳/۱۰ سانتیمتر می‌باشد.

شول

♂ Šul

فریاد کوه‌نشینان.

شیشار

♂ Šišār

شمشاد.

ص

صبح روجا

♀ Sobhrujā

صبح روشن.

صبحائین

♀ Sobāeen

صبح.

ع

عزیزنگار

♀ Aziznegār

داستانی منظوم و عاشقانه در گیلان و دیلمان.

ف

فیوره

♀ Fiore

خانه چوبی کوچک روستایی.

کُرجان

♀ Korjān

کوچولو، دخترجان.

کِلاک

♂ Kelāk

کولاک، باران.

کِلاگن

♂ Kalāgan

قز.

کُلوک

♀ Koluk

گل حسرت. گیاهی خوراکی که در کوهستان کنار برفهای آب شده می‌روید.

کُمار

♂ Komār

درختی وحشی که میوه‌ای شبیه به زالزالک دارد.

کوتوس

♀ Kutus

پیچک پایتال.

کوکلاج

♂ Kukalāj

سیزه قبا.

کولمه

♂ Kulme

نوعی ماهی.

گ

گول آقا

♂ Gulāqā

گولاز

♀ Gulāz

افتخار.

گول برار

♂ Gulberār

گول چن

♀ Gulčēn

گل چین.

گول خانم

♀ Gulxānom

گول دیم

♀ Guldim

گل چهره.

گول ستی

♀ Gulseti

گل خانم (ستی: خانم).

گول مخمل

♀ Gulmaxmal

گل تاج خروس.

گول مست

♀ Gulmast

گول مغرب

♀ Gulmaqreb

گل زردی که اوایل غروب باز می‌شود.

گیشه

♀ Geyše

عروسک.

گیل، گيله

♀ Gil, Gile

گیلانی، کسی که از گیلان برخاسته است. نیز، نام یکی از مردان داریوش اول هخامنشی، فرزند گیلانشاه.

گیلاره، گیلال

♀ Gilār, Gilāl

اردک سر خنایی، از گروه مرغایان.

گیلان

♀ Gilān

گیلان‌شاه

♂ Gilānšāh

پرنده‌ای است که کنار آب زندگی می‌کند. نیز، نام پسر عنصرالمعالی که قابوسنامه را برای او نوشته‌اند.

گیل بانو

♀ Gil bānu

گیل بی‌بی

♀ Gil bibi

گیل جهان

♀ Giljahān

گیل خاتون

♀ Gilxātun

گیل دخت

♀ Gildox

گیلکا

♀ Gilekā

♂ livi	لیوی	نوعی ماهی ریز.
♀ Gilnāz	شکوفه.	گیل ناز
♂ Gilvā, Gilevā		گیلوا، گیله وا
		گیل باد. بادی که از شرق می‌وزد.
♀ Giledāne		گیله دانه
♂ Gilere	فرمانده گیلانی.	گیله ره
♂ Mākān	ماکان	پسر گیلانی.
	نام یکی از سرداران معروف گیلانی.	گیله کُر
	مانگه تا، منگه	دختر گیلانی.
♀ Māngetā, Mange		گیله گل
	مہتاب.	گیله مار
♀ Māhtiti	ماه تی تی	مادر گیلانی.
	شکوفه ماه. (ماه تی ته).	گیله ماه
♀ Māhtike	ماه تیکه	گیله یار
♀ Mātow	ماتو	گیل یاد
	مہتاب.	یاد آور گیلان.
♀ Marxe	مَرخه	
	دانه‌های زیتنی.	
♀ Maryam-bānu	مریم بانو	لاکوی
	گوش ماهی یا سنگریزه‌هایی که از آن گردنبند می‌سازند.	دختر.
♂ Makābij	مکابیح	لله باغ
	ذرت، بلال.	نیستان (لله نی).
♀ Malije	ملیجه	لیرو
	گنجشک.	یک نوع گیاه خوشبوی صحرایی لیمویی رنگ در کوههای اشکور.
♀ Mungtaw	مونگ تاو	لیلکی
	مہتاب.	نوعی درخت جنگلی.

♀ Mungdim	مونگ دیم	یکی از القاب کیکاووس بن قابوس وشمگیر.
♂ Miārox	میارخ	
♀ Vardānraz	وردان رز	زرشک وحشی.
♂ Voring	وَرینگ	میجی
	پرندهای که در آب زندگی می‌کند.	مژگان.
♀ Vošum, Ušum	وَشوم، اوشوم	میجیک
	کرک، بلدرچین.	مژگان.
♂ Val, Bal	ول، بَل	می‌شین
	شعله آتش.	مال من.
♀ Valaš	ولش	
	تمشک.	
♂ Valik	ولیک	ناجه
	از درختان جنگلی.	آرزو، امید.
♀ Vuše	ووشه	نارتی تی
	خوشه.	شکوفه انار.
		نارنج تی تی
		شکوفه نارنج، بهار نارنج.
♀ Hozār	هزار	نَسپر
	بلبل هزارستان.	پرندهای کوچک.
		نوات
		نبات.
♀ Yosar	یَسر	نیماکه
	گیاهی با برگهای پهن و گل‌هایی شبیه زنبق.	بزرگ و ریش سفید.
		وارز، وهرز
		♂ Vārez, Vahraz

شهد نامها از نخلستانهای خوزستان

زمینی سرشار از معادن نفت، با خاکی حاصلخیز، استانی ثروتمند و بسیار باستانی را خوزستان در جغرافیای ایران تشکیل می‌دهد که به دلیل همجواری با خلیج فارس و تابش بیش از حد خورشید و وزش بادهای گرم، آن را سرزمین آب و آتش و باد نیز توصیف کرده‌اند. در لغت، خوز به معنای نیشکر آمده و خوزستان، جایی که در آن شکر و شیرینی فراوان است.

این سرزمین جایگاه یکی از قدیمی‌ترین تمدنهای بشری بوده که در پنج هزار سال قبل از میلاد تکامل تمدن در آنجا منجر به اختراع خط شده است. دولت ایلام از مقتدرترین دولت‌های حاکم بر این بخش از سرزمین ما بود؛ هخامنشیان مجد و عظمت آن را باعث گشتند؛ ساسانیان سدها و شهرهای فراوان در آنجا بنا نهادند و مردم را از بیابانگردی به اسکان در شهرها تشویق کردند.

پس از ظهور اسلام و حکومت اعراب، تیموریان در ویرانی این منطقه کوشیدند، با انقراض دولت صفویّه افغانها بر این سرزمین حکمرانی کردند و نادرشاه پس از نابودی افغانها مجدداً آبادانی فراوانی را در آنجا آغاز و به مرمت سد مِتران که یکی از شاهکارهای معماری دوران بوده است، اقدام نمود. پس از افشاریان آتش انقلابهای داخلی و شورشهای پی‌درپی، ویرانی بیشتر این سرزمین کهن را باعث گشت. آنچه که امروز برجای مانده، هنوز هم گویای عظمت پیشین است. آتشکده‌های ایذه، مسجد سلیمان، آتشکده چارطاقی و آتشکده

میدان نفت و مقبره دانپال نبی در شوش، از وجود ادیان پیشین در این سرزمین حکایت دارند.

پدران و اجداد کورش هخامنشی که بر این سرزمین حکومت داشتند آن را «انران» و «سوسونکا» می‌نامیدند که بعدها به «انشان» و «سوشن» (شوش) تبدیل شد. همسایه‌های ایران این منطقه را «عیلام» یعنی سرزمین بلند کوهستانی می‌خواندند و در کتیبه بیستون نام این منطقه «اراز» یا «اواجیه» آورده شده است. در دوران تسلط اعراب، خوزستان را «سوق‌الاهواز» اطلاق می‌کردند و اصطفری و ابن‌البار مقدس بر آن یادداشتها نوشته‌اند.

ساکنان قدیمی خوزستان به ترتیب ایلامی‌ها، کیسی‌ها، پراتاکین‌ها، اوکسی‌ها، صابیان، یونانیان اسیرشده هخامنشی، هندیان و زاکروها بودند و ساکنان امروزی آن را خوزی‌ها یا مردم شهرنشین تشکیل می‌دهند. سایر اقوام عبارتند از لرها و عربها که به‌طور پراکنده به شغل دامداری و کشاورزی و گاه صنعتی روزگار را سپری می‌سازند. اعراب ساکن خوزستان از نژادهای سامی و نسلهای منقرض عاده، ثمود، طسم و جدیس هستند که طوایف بنی قحطان، بنی عدنان و بنی کعب، فلاح و فلاح رافدین از باقیمانندگان آنها می‌باشند.

استان خوزستان چونان شعله پرفروغ ایران، از شمال به استان لرستان، از مشرق به بختیاری و بویراحمد و کهگیلویه، از جنوب به خلیج فارس و از مغرب به کشور عراق محدود است. مرکز آن شهر اهواز و شهرستانهای تابعه آن آبادان، خرمشهر، دزفول، مسجدسلیمان، بهبهان، بندر ماهشهر، دشت میشان، شوشتر، ایذه و رامهرمز می‌باشند.

رودهای مهم این پهنه کشورمان، کرخه، کارون، دز، جراحی، شاهپور، رامهرمز، خیرآباد، کوپال و ابوالعباس است و دو منطقه کوهستانی در شمال و مشرق و دو منطقه جلگه‌ای در جنوب و مغرب

را شامل می‌شود. زمستانهای این استان کوتاه و معتدل است و در تابستانهای طولانی‌اش بندرت باران می‌بارد، به همین جهت آبیاری جلگه خوزستان با استفاده از سد انجام می‌پذیرفته است. چنین است که مردم خوزستان به سخت‌کوشی و مهربانی و پایداری شهره‌اند چرا که پای در آب دارند و دست در آتش.

آنچه در نخلستانها، کشتزارها، جالیزها و نارنجستانهای خوزستان به حاصل می‌نشینند، میوه حیات‌بخش الهی خرما، نیشکر، برنج، چاودار، انگور، بامیه و مرکبات خوش‌طعم و بوی دزفول است. زبان عامه مردم خوزی لری و عربی و پارسی است و موسیقی این سرزمین هنوز شکلهای سکایی خود را حفظ کرده است. در بعضی از مناطق پهناور ایران به علت سکونت نژادهای مختلط و حرکات ایلی، موسیقی نیز مانند سایر نشانه‌های فرهنگی از جایی بجای دیگر کوچیده است؛ از این‌رو در منطقه خوزستان نواهای مختلف زیبایی شنیده می‌شود که بعضی از آنها نظیر موسیقی زار، بی‌شبهت به موسیقی بومیان آفریقا و آمریکا نیست.

به علت وجود سه قوم عرب، لر و خوزی و التقاط مردم فارس و اصفهان و یزد با ساکنان این خطه زرخیز، مراسم نامگذاری در خوزستان شکلهای گوناگونی دارد که طی سالها دستخوش تغییرات بسیار گشته و یا اغلب به فراموشی سپرده شده است.

آنچه در گذشته بین خوزی‌ها مرسوم بوده چنین است که چون کودک زاده می‌شد، از مادر جدایش کرده، در خانه‌ای دیگر که باد و آل در آن وجود نداشته باشد نگهداریش می‌کردند. مادر تا ده روز نوزاد خویش را نمی‌دید و در این میان مادر بزرگ کودک شیر را از پستان مادر در ظرف مخصوصی ریخته و به نوزاد می‌خوراند. شب یازدهم پس از اینکه مادر و نوزاد به حمام رفته و پاک شدند و در اعتقاد عام فرصت زیان رساندن آل به آخر رسید، ولیمه‌ای برگزار و خانواده‌های نزدیک را دعوت می‌کردند. پدر و مادر نوزاد هر کدام

جداگانه نامی را بر کاغذی نوشته، پدر و مادر آنها نیز نامهای پیشنهادی خود را بر کاغذهای دیگری می‌نوشتند. بدین ترتیب شش نام به دست می‌آمد. اگر نوزاد دختر بود چهار اسم دیگر که باید نرجس، لعیا، مریم و آسیه باشد به اسامی قبلی اضافه می‌شد و اگر پسر بود دو اسم محمد و علی را روی کاغذ نوشته، در آغاز ده یا هشت سوره از کتاب الهی قرار می‌دادند. آنگاه قرآن را بسته، دعایی می‌خواندند و سپس کتاب را با صلوات می‌گشودند. نام ظاهر شده، همان نام انتخابی برای فرزند بود که در گوشش همراه با اذان خوانده می‌شد. مراسم با جشن و شادی و پذیرایی پایان می‌یافت.

♂ Bāše	باشه		
	شامین.		
♀ Bavine	باوینه		
	بابونه، (شوشتر).	♀ Ābnus	آبنوس
♀ Bāhenda	باهنده		چوبی گرانقیمت و نفیس، شبگون.
	پرنده.	♀ Āsuna	آسونه
♂ Bāhi (Boyi)	باهی (بویی)		آستانه.
	بازو.		
♂ Bahrpeymā	بحرپیما		
	دریانورد (بوشهر).	♀ Ahlām	أحلام
♂ Bedeyer	بدیر		روایاها، از اسامی عربی عراقی.
	قرص کامل ماه، (از مصدر بدر) آبادان.	♂ Arnus	آرنوس
♂ Bard	برد		ذرت، اسامی عربی.
	سنگ.	♂ Ežgel	اژگل
♀ Borg	برگ		آتش.
	ابرو.	♀ Atlasi	اطلسی
♂ Barm	برم		صورتی رنگ.
	آبهای عمیق.	♀ Eqbāl	اقبال
	بنجشک، بنگشت		نیک‌بختی، بهروزی.
♀ Benješk, Bengešt	گنجشک.		
○ Bangun	بَنگُون		
	بادنجان.	♂ Bādbedast	باد بدست
♀ Benuš	بنوش		کسی که دستانش سریع و بامهارت کار می‌کند.
	رنگ بفش.	♂ Bāšu	باشو
♂ Behun	بهون		بچه‌ای که تقاضای ماندنش را از خدا دارند.

			چادر صحرائی.
	♂ Behiye		بهیته
♀ Tāture	تاتوره	♀ Beygomjān	بهترین بیگم جان
♂ Tāta	تاته		
♂ Tapal	تپل	♀ Par	پر برگ درخت.
♀ Tašgoln	تش گلن آتش گردان.	♀ Perperak	پرپرک پروانه.
♀ Tavār	توار	♀ Pargol	پرگل برگ گل.
♀ Turi	توری	♀ Paranduš	پرندهوش پریشب.
♀ Teynā	تینا	♂ Pesār	پسار نتیجه، عاقبت.
		♀ Pal	پل گیسو.
♂ Jāsem	جاسم	♂ Pursorx	پورسرخ نام پسر سفیدپوست چون زال.
♂ Jāni	جانی	♀ Piden	پیدن نوع، پونه.
♀ Jabriye	جبرییه	♀ Pirsik	پیرسیک پرستو.
		♂ Piarg	پیرگ خرقه.
♂ Jamil	جمیل		
♀ Janān	جنان		

♀ Xoršid	خورشید		باغ بهشت.
		♀ Jahānnāz	جهان ناز
♀ Dāyak	دایک	♂ Čaqal	چقل بزنز.
♀ Dālu	دالو		
♀ Dordun	دردون	♂ Homād	خمداد از ریشه عربی حمد به معنای ستایش.
		♂ Hamdān	حمدان ستایش کننده.
♂ Zahiru	ذهیرو	♂ Hanzal	حنظل تلخ.
		♀ Hurjun	خورجون حور جهان.
♂ Rāhxodā	راه خدا		
♀ Ri	ری	♂ Xodā-xāst	خد اخواست پسری که پس از چند دختر به دنیا بیاید.
♀ Reyhāne	ریحانه	♂ Xeder	خدر نام پهلوانی پرخور بوده است.
♀ Ribexeir	ری به خیر	♂ Xezeyyer	خزیر
		♀ Xozeyre	خزیره
		♀ Xoršidu	خورشیده و مانند خورشید.
♀ Setti	ستی		

بانو، معمولاً لقب مادر بزرگ.

ع

♂ 'Abdus	عبدوس	♀ Serā	سِرا
	نامی تاریخی در تاریخ اسلام.		حیاط
♂ 'Abud	عبود	♀ Sal bejun	سَلَبِجُون
♀ 'Atife	عطیفه		سرو جهان.
	عنایت و توجه.	♀ Salime	سلیمه
♂ 'Alixāst	علی خواست		مهربان.
	پسری که با التجا به درگاه حضرت علی (ع) به دنیا آید.	♂ Sa'dun	سَعْدُون
♀ 'Aliyye	علیه		خوشبخت، (از مصدر سعادت).
	مؤنث علی، بلندمرتبه و ارجمند.	♀ Soheyr	سُهِیر
			نام پرنده‌ای از خانواده سیه‌ره.
♂ 'Eydi	عیدی	○ Sito	سی‌تو
	هدیه و پولی که در روز عید به کسی دهند.		برای تو.

غ

♂ Qānem	غانم	♂ Šakāl	شکال
	غنیمت گیرنده.		آهو.
♂ Qeleyyem	غلیم	♂ Šavaq	شوق
	برگرفته از بنده فارسی (غلامک).		رنگ سیاه.

ف

♂ Fāleh	فالح	♀ Sabriyye	صبریه
	پروز.		بردبار، شکیبا.

ق

♂ Qasil	قصیل	♀ Safā	صفا
			پاکی و یکرنگی.

جوانه جو.

ک

○ Galun	گلون		گره.
	رنگ آبی.		
○ Galuna	گلونه	♀ Kelfeh	کَلَفَه
	ابرهای تابستانی.		سخت، زبر، خشن.
♀ Ganom	گنم	♂ Kelefa	کَلَفَه
	گندم.		آب موجدار رودخانه.
		♂ Kefah	کِفاح
			نبرد، مبارزه.
		♀ Količa	کَلِیچَه
			کلوچه.
♀ Lenā	لنا	♀ Kamile	کَمیلَه
	مال ما.		کامل.
♂ Lefte	لَفته	♀ Konār	کَنار
	نگاهی، برگرفته از مصدر التفات.		درخت سدر.
		♀ Kavākeb	کَواکب
			ستارگان.
		♂ Kuhpeykar	کوه‌پیکر
	ماندنی (مَندو)		
♂ Māndani (Mondu)			فرزندی که بماند.
♀ Makiye	مکیه		
	مؤنث مکی، منسوب به مکه.		
♀ Mahā	مها	♀ Golop (Gop)	گَلُپ (گَپ)
	نام گلی است.		گونه.
♀ Mehra	مهرا	♀ Golgašt	گَل‌گشت
	مانند خورشید.		آسایش، فراغت.
♂ Mehnā	مهنا	♀ Golu	گَلو

ل

م

گ

ه	ه	گوارا. مبارزی که علیه کریمخان زند قیام کرد و در شیخ‌نشینها کشته شد.	میشان
♀ Heybešādi	هی بشادی	♂ Mišān	دشت میشان، دشت وسیع و سرسبز خوزستان.
			(دزفول).
	ی		
		♀ Minā	مینا
♂ Yāber	یابر		چارقد.
♀ Yal	یل گیس.	ن	
		♀ Nāe'le	نائله
			کسی که به مقصود رسیده.
		♀ Najāh	نجاح
			پیروز شدن، کامیاب گشتن.
		♀ Navāl	نوال
			بهره، عطا، بخشش.
		○ Ne'me	نعمه
			روزی، رزق (از مصدر نعمت).
		و	
		♀ Vāre	واره
			استقبال.
		♀ Vorde	وژده
			گل (هرنوع که باشد).
		♂ Verzu	ورزو
			گاو پرقدرت.

قفالی بر گلستان نامهای نرگس بوی شیراز

استان تاریخی و افتخارآمیز فارس در مرکز خاک ایران زمین جای گرفته و با مساحتی حدود ۱۳۳ هزار کیلومتر مربع، از شمال به استانهای اصفهان کهگیلویه و بویراحمد و از جنوب به هرمزگان، از مشرق به کرمان و از مغرب به استان بوشهر محدود است. مرکز این استان شهر شیراز است که سعدی در وصف آن می‌گوید:

که سعدی از غم شیراز روز و شب گوید

که شهرها همه بازند و شهر ما شهباز

وجود ارتفاعات بسیار در این قسمت از وطن عزیزمان در آب و هوای این منطقه اثر بسیار دارد؛ این لطافت را از زبان ادیبان فارسی بهتر می‌توان درک نمود:

نازم هوای فارس که از اعتدال آن

بادام بن شکوفه مه بهمن آورد

این سرزمین کهن از دیرباز مورد توجه خاص و عام و دوست و دشمن بوده است. داریوش کبیر در مورد فارس در کتیبه خویش چنین آورده که: «سرزمین پارس که ثروت فراوان و اسبهای زیبا و مردمان دلاور دارد، اهورامزدا آن را به من بخشیده.»

استان فارس یا پارس که به یکی از شعب نژاد آریین منسوب گردیده، همواره یادآور نام ستارگان جاوید آسمان ادب و هنر پارسی، یعنی سعدی و حافظ است. این سرزمین که در یک هزار و صد